

سندی که به فارسی می‌سروده، با ارزش یابی های شاعرانه: «از آنجائی که قاف آغاز [کلمه] قرآن است خداوند، مقام «صد» را در اینجا به آن بخشید».

این بخش با علائم اختصاری یادداشت‌های کتاب، کتاب شناسی (صفحات ۲۵۹-۲۳۱)، فهرست اعلام، فهرست اصطلاحات قرآنی و احادیث نبوی، عناوین کتب دنبال می‌شود. کتاب دارای تصاویر سیاه و سفید و رنگی و بیش از پنجاه نمونه از خطاطی است. این کتاب اولین اثری است در باب خطاطی اسلامی که با چنین وسعتی در مورد مجموعه فرهنگ اسلامی تهیه شده است.* این کتاب فقط می‌توانست بدست آنماری شیمیل نوشته شود زیرا او قبلاً دانش ژرف و رابطه نزدیک خود را طی ده‌ها کتب علمی و عمومی در این زمینه نشان داده است.

* توضیح آینده - آنماری شیمیل قبلاً رساله کوچکی هم در موضوع خطوط اسلامی منتشر ساخته است به نام:

Islamic Calligraphy. Leiden, 1970

(Iconography of Religions. section XXII: Islam, Fascicle 7.).

دکتر امیر بانوی کریمی

فرهنگ اشعار صائب

تألیف احمد گلچین معانی. دو جلد، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

(۱۳۶۴ - ۱۳۶۵)

صائب از شاعران مبتکر و تازه کاری است که با ابداع کنایات و استعارات طرفه و بیکار گرفتن اصطلاحات عامیانه بشیوه خاص خود جلوه دیگری بشعر فارسی داده است. ازین روی اگر سخن او از جهات مختلف مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد بی‌وجه نیست. یکی ازین وجوه نگاه به لغات و ترکیبات و تعبیرات دیوان و ترتیب فرهنگ‌نامه‌ای برای اشعار اوست. این مهم به‌همت ادیب فاضل و شاعر سخن‌سنج آقای احمد گلچین معانی و به‌نفع مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در دست انجام است.* در حوال حاضر جلد اول این لغت‌نامه از حرف (آژ) منتشر شده است. ضمن قدردانی از کوشش مؤلف محترم ذکر چند نکته ضروری است.

نخست مؤلف در ضبط ترکیبات بی‌سلیقه بوده است. خواننده اگر مبتدی باشد نمی‌داند ترکیب را اضافی بخواند یا وصفی، درحالی که فرهنگ‌های معاصر نظیر دهخدا و معین بروشی ساده هر شبه‌ای را در این مورد رفع کرده‌اند. مثلاً باید از شواهد شعری فهمید که کدامیک از سه ترکیب «برق عنان» «برق ناموس» و «برق نگاه» را بااضافه کلمه اول به‌دوم و کدام را بدون اضافه باید خواند (رک ص ۸۱). تازه شعر هم در بعض موارد نمی‌تواند خواننده را از خطا مانع شود. مثلاً حرف دشمن و حرف دشمنی در

* - به‌هنگام چاپ این مقاله هر دو جلد منتشر شده است. (آینده).

این ابیات:

صائب خموش باش کزین حرف دشمنان آواز مرحبا شنیده است هیچ کس

اصفهان تا چند صائب سرمه در کارم کند زین زمین حرف دشمن روبه کاشان می‌کنم

ز حرف دشمنی روزگار می‌آید که سنگ سرمه به منقار بلبلان بزند
 مؤلف می‌بایست پس از ضبط لغت می‌نوشت به سکون «ف» تا اینکه خواننده دچار
 ابهام نشود زیرا يك فرهنگ باید مورد استفاده همه از جمله مبتدیان باشد.
 دوم شیوه نگارش؛ گرچه مطالب کتاب نقل از فرهنگ‌های دیگر است و خواننده
 به ندرت عبارتی را از قلم مؤلف می‌خواند، معذک انسانی او تحت تأثیر این کتب گاهی
 انسان را بیاد ادیب عربی‌زبانی میندازد که هنگام توضیح بجای «یا» «ای» بکار می‌برد.
 (خضر بهار در قدم دارد، ای همراه دارد ۲۵۷. درد به درمان نیافتن ای برای درمان
 ۳۵۱) و زمانی هم لغت‌نویسی از سرزمین هندوستان را مجسم می‌کند که بگونه اهل همان
 دیار می‌گوید و می‌نویسد. مثلاً در توضیح «حرف ساز» می‌تواند بنویسد دروغ‌ساز یسا
 شایعه‌پرداز، اما می‌نویسد «آنکه سخن ساخته بگوید و در واقع چنان نباشد». نگاه کنید
 رعنا و رفورا چگونه نوشته و تعریف کرده است. رعنا زن گول و سست از صراح
 و منتخب و کنز، و به معنی زن خویشتن آرا، و از لطایف و کشف و مؤید و خیابان
 و شرح‌خاقانی دریافت شده که رعنا در محاوره فارسیان به‌الف مقصوره به معنی زیبا و
 خوشنما و چالاک و متکبر مستعمل می‌شود و نام گلی که از اندرون سرخ‌وازی‌سرون
 زرد باشد و مجازاً به معنی دورنگ نیز آمد. چنانکه سرور رعنا به معنی سرو و دو رنگ است
 (ع)؛ بلند.

رفو، به‌ضمتین و همزه آخر، نیکو کردن دریدگی جامه را به‌تار و پویستن به‌چیزی
 و فارسیان به‌فتح اول و واو معروف خوانند (ب؛ آ).

راستی چرا حضرتشان از خلال این همه در دسر بردن و زحمت دیدن در نیافته‌اند
 که باید این دو لغت را رعنا و رفو ضبط کنند و عبارت «فارسیان چنین می‌کنند» را
 بردارند و باز چرا باید اسیر جمله‌های خراب و دست و پا شکسته فرهنگ‌نویسانی باشند
 که قند پاری را در بنگاله چشیده‌اند.

این سه چهار مورد هم که از بهار عجم نقل شده بسیار خواندنی و قابل فهم است:

۱- آب مروارید، علت نزول الماء (ب).

۲- بان دستانه بسان باد دست در تعریف وضع مستعمل است (ب).

۳- چشم پریدن، کنایه از جستن چشم و این اکثر از ریح باشد (ب).

۴- چشم برهم نهادن، بند کردن چشم و مردن (ب).

فرهنگ نویس ایرانی این زمان می‌نویسد: آب مروارید نوعی بیماری چشم، باد
 دستانه قید حالت در معنی باسراف، چشم پریدن، جستن و اختلاج چشم و چشم برهم
 نهادن، چشم بستن که کنایه از مردن است.

سوم - چون نام کتاب فرهنگ اشعار صائب است یعنی کلمات را آنطور که در شعر او بکار رفته است معنی می‌کند پس چرا گاهی بی‌جهت اطالۀ کلام کرده است. مثلاً: درغورگی مویز شدن: کنایه از به‌مراد نرسیدن و از زندگی برخوردار نشدن (ب، آ، ن، ل) در بیت زیر به معنی پختگی زودرس داشتن آمده است.

از آن درغورگیهاشمویز انگور من صائب که برنگرفت از من چشم‌استادی که من دارم
چهارم - پاره‌ای از استنباط‌های این کتاب غلط است. بیست و چند مورد را در اینجا ملاحظه می‌کنید اینها یا نقل از فرهنگ‌های سلف است که درست نفهمیده‌اند و یا دریافته مؤلف این فرهنگ. روش کار اینست که نخست عین عبارت کتاب را همراه شاهد شعریش نقل می‌کنیم و پس از آن نظر اصلاحی خود را می‌نویسیم. بدیهی است علامت داخل پرانتز نشانه مأخذ سخن است و اگر علامتی همراه معنی نباشد حکایت می‌کند که این دریافته فاضل محترم آقای گلچین معانی است. شماره صفحه کتاب ذکر نشده زیرا که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده و نیازی به ذکر صفحه ندارد.

۱- آب از دهان رفتن؛ کنایه از آب حسرت بدهان آمدن (ب).

هر کجا حرف شراب ارغوانی می‌رود از دهان خضر آب زندگانی می‌رود
آب از دهان رفتن جاری شدن آب از دهان است که کنایه از میل و رغبت فراوان می‌کند. فرق است بین جاری شدن آب از دهان و آمدن آب بدهان.

۲- آب تلخ، کنایه از اشک شور و آب شور (ب).

گرفت در عوض آب تلخ گوهر ناب چه منت است به ابر بهار دریا را
آب تلخ درین بیت که شاهد اشک شور نیست. اینجا فقط آب تلخ آب دریاست که علاوه بر شوری برآستی تلخ مزه است، پس چرا نگوئیم آب تلخ آب دریاست بدون اینکه کنایه‌ای در کار باشد، نظیر این اشتباه ذیل تلخ و تلخی هم تکرار شده است. ممکن است گفته شود بنابر تغلیب آب دریا را که هم شور است و هم تلخ آب شور گفته است، آنوقت چه می‌کند با اشک شور که شاهد هم برایش نیاورده است.

۳- آب حسرت؛ کنایه از آرزو و تمنا و استعمال این لفظ بادیده و دهان و حلق هر سه آمده (ب، آ).

خیال روی او تادر کدما این سینه می‌گردد که آب حسرت اندر دیده آینه می‌گردد
ور آن گلشن که آید در سخن لعل گهر بارش ز شبنم آب حسرت غنچه‌ها را در دهان گردد
در بیت اول آب حسرت اشک است که در دیده جمع می‌شود و در دوم آب دهان. اگر معنی کنایی این دو حالت را بخواهد باید بنویسد: آب حسرت در دیده گشتن؛ کنایه از آمدن اشک بیچشم از سر حسرت و افسوس و آب حسرت در دهان گشتن؛ کنایه از جمع شدن آب در دهان از سر میل و رغبت و تمنا.

۴- آرزو رنگین کردن، کنایه از آرزوی شهادت کردن.

پی تسکین خاطر آرزویی می‌کنم رنگین و گرنه من کیم تا باشم از خیل شهیدانش
می‌گویند آرزویی می‌کنم رنگین یا آرزوی رنگینی می‌کنم، یعنی آرزوی خوش و فریبنده و جذاب. در حقیقت به‌مناسبت شهادت که بخون غرقه و رنگین شدن را متبادر

بذهن می‌کند. صفت آرزو را رنگین آورده است نه اینکه آرزو رنگین کردن به معنی شهادت باشد.

۵- آستین مالیدن، کنایه از آماده و مهیا شدن برای کاری (ج، ب).
مالیده آستین را تا بوسه گاه ساعد تا ناف پیرهن را چون صبحدم دریده جهانگیری. و بهاز معنی کنایه آستین مالیدن را درست نوشته‌اند اما در شعری که شاهد آمده از آستین مالیدن فقط آستین بالازدن استنباط می‌شود، کما اینکه در مصرع دوم پیرهن دریدن مؤید این معنی است. بیت از معشوقی که دست و سینه را عریان ساخته است سخن می‌گوید.

۶- آسیا از گرد افتادن، آسیا از گردش افتادن (ب).
گردون بدوق نالۀ ما می‌کند سماع این آسیا بگرد ز طبع روان ماست این شعر شاهد برای عکس معنی بالاست، برای معنی آسیا بگرد بودن یا آسیا در گردش بودن است.

۷- آسیای دندان؛ دندانهای گرد که طعام بدان جاویده شود (ب).
بهر که هر چه ضرورست داده‌اند آنرا بست آب دهان آسیای دندان را

گذشت عمر و نکردی کلام خود را نرم ترا چه حاصل ازین آسیای دندانست

نمی‌کنی سخن خویش را چسرا هموار جزین تمتعی از آسیای دندان نیست
غرض از آسیای دندان همه دندانهاست نه فقط دندان آسیا. اضافه تشبیهی است.
۸- آفتابی، رنگ نهایت سرخ، متغیر و شکسته‌رنگ (ب)؛ بغایت سرخ و رنگ
بگشته و داغ زده از آفتاب (ل).

گل‌اندازی که من دارم نظر بر روی گل‌رنگش ز رنگ آفتابی آفتابی می‌شود رنگش

از لطافت بسکه دارد چهره او آب‌وتاب آفتابی می‌شود رنگش ز سیر ماهتاب

از نگاه گرم گردد آفتابی روی او وز فروغ چهره آتش‌بده گردد موی او
از میان این تعریفات، شکسته رنگ نادرست است. شکسته‌رنگ به معنی پریده‌رنگ
است که میل به زردی و بی‌رنگی دارد، درحالی که آفتابی مقابل این معنی است. شاهد
برای این معنی از همین کتاب در ماده رنگ شکستن و رنگ شکسته و رنگ شکسته‌شدن
آمده. علاوه بر این‌ها بیت زیر که باز از صائب است (تسخه انجمن آثار ملی) همین معنی
زردی را دارد.

هرکه رنگ شکسته‌ای دارد دل در خون نشسته‌ای دارد
۹- به آب رسانیدن (رسیدن) بنا (بنیاد و مانند آن) محکم و استوار کردن و
شدن از جهت عمیق‌کندن بنا و نیز کنایه از خراب و ویران کردن و شدن (ب).

بنیاد من بآب رسانید آگهی کو حیرتی که خانه نگهدارش شود

تا نرسانی بآب خانه تن را راه برون شد ازین حصار زیبایی
می پرستی میرساند خانه تن را بآب در عمارت رهمده تامیتوانی آب را

مرا بآب رسد خانه شکیب و قرار زرد دیده هر کس پر آب میگرد

زخم از هنر همیشه بصاحب هنر رسد چون خانه صدف که بآب از گهر رسد
از هیچ کدام از بیت های بالا معنی محکم شدن و کردن مستفاد نمی شود. بآب رسیدن
و بآب رسانیدن فقط یک معنی دارد که خراب شدن و ویران کردن باشد. دو شاهد دیگر
هم از صائب به ایات بالا درین معنی اضافه کنم.

چندین هزار خانه دل میرسد بآب تا از میان گرد برآید سوار ما

ای بسا خانه تقوا که رسیده است بآب تا ز منزل عرق آلود برون تاخته ای
(نسخه آثار ملی)

۱۵- پرانندن کنایه از لاف زنی و مبالغه در مدح و تعریف بیجا کردن از کسی
(مص، ب، غ).

بیک دو جلوه زمین گیر گشت کاغذ باد به هیچ جا نرسد هر که می پرانندش

همچو کاغذ باد گردون هر سبک مغزی که یافت در تماشاگاه دنیا می پراند بیشتر
اگر برای معنی بالا بخواهیم کنایه ای گفته باشیم باید کاغذ باد پرانندن بگوئیم
نه پرانندن. شاهد هم فقط بیت اول است. معنی اینست که ستایشگر دروغ بجایی نمی رسد.
کسی که بادکنک هوا می کند بجایی نمی رسد زیرا طولی نمی کشد که کاغذ باد بزمین
میفتد. بهمین قیاس است آنکه لاف می زند. و اما در بیت دوم پرانندن در معنی ماضع
له بکار رفته است. می گوید سبک مغزان در دنیا شهرت و جلوه بیشتر دارند همچنانکه
کاغذ باد چون سبک است بهوا میرود. درین بیت به روش و رفتار دنیای دون پرور
اعتراض می کند.

۱۱- پرده برداشتن از چیزی؛ دور کردن (ب).

شب به مستی پرده از راز درون برداشتم مست شد از بوی گل هر کس زیرون بر گذشت
دور کردن معنی برداشتن است. لابد پرده را فراموش کرده است.

۱۲- پرده ناموس، شرف و افتخار و آبرو (ن).

مکن به پرده ناموس عشق را پنهان که بادبان نشود پرده دار طوفان را
شرف و آبرو معنی ناموس است پس پرده چه می شود! اینجا ناموس به پرده تشبیه
شده پرده ناموس اضافه تشبیهی است.

۱۳- تخته بند، پارچه ای را گویند که چون کسی را دست بشکند یا از جا بدر رود

تخته‌ها بر آن نصب‌کنند و آن پارچه را بر آن تخته‌ها و دست شکسته بپیچند. و محبوس و دربند افتاده را نیز گویند (بر).

تا چند در سفینه توان بود تخته بند چون نوح يك سراسر عمانم آرزوست

زاهد اگر بسدره و طوبی‌ست تحفه بند ما را نظر بسرو خرامان دیگرست

قید عیال پست کند رأی مرد را گهواره تخته بند کند پای مرد را
درین سه بیت تخته‌بند جز محبوس و در بند و گرفتار معنی دیگر ندارد. مؤلف
بی‌جهت معنی اول را آورده است.

۱۴- جناح سفر، کنایه از تهیه سفر و سرانجام کوچ، جلدی بسیار (ب).
چو سایه دولت دنیا است بر جناح سفر تلاش سایه بال و پرهما بگذار

جهان شکار و تو چون برق بر جناح سفر بگیران کبابی ازین شکار و برو
بر جناح سفر بودن از عالم پای در رکاب داشتن کنایه از معنی بالا دارد نه
جناح سفر.

۱۵- چادر گرفته؛ آنکه چادر پوشیده باشد (ب) پرده‌دار و نهفته.
باغ از شکوفه لیلی چادر گسرفته ای از لاله کوه عاشق درخون تپیده ایست
درین بیت چادر گرفته را برعکس معنی کرده است. گرفتن در معنی برداشتن
هنوز مصطاح است، لیلی چادر گرفته معشوق بی‌حجاب است. زیبایی باغ پرشکوفه به
خرمن حسن معشوق تشبیه شده است. این زیبایی آشکار است همه آنرا می‌بینند. روزی
در کلاس این بیت را معنی می‌کردم اتفاقاً دانشجویی همین اشتباه را تکرار می‌کرد و
اصرار داشت که بگوید چون حجاب زن را زیباتر می‌کند، پس باغ هم به لیلی باحجاب
باید تشبیه شود نه بی‌چادر. گفتم طفاً اینکه تو شنیده‌ای حجاب زینت زن است، زینت
معنوی اوست، سیرت زیبای اوست.

صورت زیبای ظاهر شرط نیست ای برادر سیرت زیبا بیار
اصلاً حکمت حجاب، پوشاندن زیبایی از چشم نامحرم است.
۱۶- چادر عناصر؛ کنایه از بدن آدمی که از چهار عنصر باد و خاک و آتش و
آب شکل گرفته است.

ز چار طاق عناصر شکست می‌بارد میان چار مخالف باختریار مخسب
بهرتر است معنی را تعمیم بدهیم و بگوئیم عالم ماده چار طاق عناصر است.
۱۷- چراغ آسمانی، کنایه از آفتاب است (ب).

زمی شد چهره آن ماه عالم‌تاب روشن‌تر چراغ آسمانی می‌شود از آب روشن‌تر
واضح است که چراغ آسمانی کنایه از ماهتاب است نه آفتاب.

۱۸- چشم نرم، چشم بی‌آزم، بی‌حیا و بی‌شرم، مرادف دیده نرم (ب، آ، ل).
البته چند بیت شاهد که در کتاب است حکایت از همین معنی می‌کند ولی بی‌تی از صائب

از نسخه انجمن آثار ملی چشم نرم را در معنی ملایمت و بی‌آزاری بکار برده است.
 ز چشم نرمی دشمن قریب عجز مخور دلیر بر سر این آب زیرکاه مرو
 ۱۹- چهره رنگ؛ چهره رنگین.

آفتاب‌یست دگر چهره رنگت امروز سفر آینه ای باز مگر رو داده‌ست
 چهره رنگ اضافه استعاری است در معنی روی رنگ، نه اضافه موصوف به‌صفت
 که مؤلف نوشته است.

۲۵- حاجت روا، حاجت برآمده و حاجت برآورده (ب).

خوشا چشمی که با آن طاق‌ابر و آشنا گردد کرین محراب هر حاجت که می‌خواهی روا گردد
 ملاحظه می‌کنید که حاجت روا مطابق ضبطی که کرده است ترکیب وصفی است.
 هم در معنای فاعلی و هم مفعولی، اما درین بیت صفت مرکب نیست، بلکه مصدر مرکب
 است (رواگشتن حاجت).

۲۱- خون به‌جوش آمدن؛ بر رغبت و شوق افزودن (ب) از حیز برآمدن.
 نگه دارد خدا ناموس عشق پاکدامن را که خون‌بوسه می‌آید به‌جوش از روی گلفامش

چو بینم شیشه‌ای خالی‌زمی خونم به‌جوش آید رگ ابری که بی‌آبست حکم‌نیشتر دارد
 خون به‌جوش آمدن، کنایه از سخت‌خشناک شدن، به‌هیجان آمدن و بخشم آمدن
 است (نقل از دهخدا) و البته از حیز برآمدن که مؤلف محترم نوشته است همان به
 هیجان و خشم آمدن است. اما بهتر بود که ایشان اصطلاح ساده‌تر و شاگرد‌پسندتری
 بکار می‌بردند.

۲۲- ررف، نام یکی از دو اسب حضرت رسول.... (ل) در صراح بال‌جنابیندن
 مرغ و فارسیان به‌معنی تیزی رفتار موج استعمال کنند (ب).

ررف موج درین بحر بساحل نرسید کشتی ما چه خیالست که آید بکنسار
 واضح است که ایشان تیزی رفتار موج‌را که درین بیت و دو بیت دیگر آمده
 باید ذیل ررف موج بنویسند.

۲۳- رقص روانی، از انواع رقص (ب).
 تا خدنگ غمزه بال و پر فشانی می‌کند خون ما افسردگان رقص روانی می‌کند

ز طوفان می‌کند رقص‌روانی بادبان من عنان کشتی خود تا به‌دریای خطر دادم

چون سیل ز شوق قلمز تو در رقص روانیند جان‌ها
 رقص حرکتی است موزون، روانی و جاری بودن به‌رقص تشبیه شده است. رقص
 روانی اضافه تشبیهی است (مشبه به‌مشبه) سیلان و جریان و حرکت و اهتراز را رقص
 روانی می‌گویند که ترکیب تشبیهی زیبایی است..